



پسوندهای تحبیبی فارسی در دوره اسلامی (۲)

علی اشرف صادقی

۴- پسوندها - ول و مشتقات آن

این پسوندها و مشتقات آن بیشتر مربوط به مناطق غربی ایران است و ظاهراً در شرق و جنوب ایران کمتر به کار رفته است. این پسوند امروز در فارسی اصفهانی به شکل *-ul* و در کردی با تلفظ *l-ō* به عنوان پسوند تحبیب و تصغیر زنده است. اینک چند نام کهن با این پسوند: باجول: نام شخصی که پدرش از تیر مردان فارس بوده است (ابن بلخی، ص ۱۴۴، ۱۵۸). بخشول: بخشول بن فیجان (صریفینی، شماره ۶۳۷).

جستول: ابوالقاسم عبدالرحمان بن جستول بن جابار، نام فردی ساکن همدان (سمعانی، تحبیر، ج ۲، ص ۱۶۶). جزء اول این نام همان است که در جستان نیز دیده می شود. حسول یا حسول: ابن حسول همدانی، محمد بن علی (ابن شاکر کتبی، ج ۳، ص ۴۳۰، شماره ۴۸۰)؛ بوالعلاء حسول (عبدالجلیل رازی، ص ۲۱۷)؛ محمد بن علی بن حسول معروف به صفی الملک و صفی الحضرتین. وی همدانی بود که در ری پرورش یافت و معروف ترین فرد آل حسول بود و به وزارت وزیر مجدالدوله دیلمی رسید (← صادق سجادی، «آل حسول» در دائرة المعارف بزرگ اسلامی). ابن حسول مؤلف رساله ای است به نام رساله فی تفضیل الاثراک علی سائر الاخبار (حافظیان بابلی، ج ۳، ص ۳۳)؛ اوحد الملک ابوطاهر حسن بن احمد بن حسول (ثعالبی، تتمه، ج ۱، ص ۱۰۲)؛ علی بن حسول ابوالقاسم، از معاصرین صاحب بن عبّاد (صفدی، ج ۶، ص ۵۳۹). حسول یا حسول ظاهراً شکل تحبیبی حسن است. سندول: محمد بن عبدالجبار همدانی ملقب به سندول (عسقلانی، ص ۴۹۱، شماره ۶۰۶۲)؛ نیز لقب محمد بن موسی عکلی از طبقه دهم که گفته اند بخاری از او روایت کرده است (همو، ص ۴۸۶، شماره ۵۹۹۵). مقایسه شود با سندیله و سندولا.

کاسول، ابوالقاسم همدانی (صریفینی، شماره ۱۴۵۷). کاس تلفظ ایرانی بخش اول کلمه قاسم است (نیز ← کاسولا و کاسیل).

یزول: عیسی بن یزول قزوینی (سیره ابن خفیف، ص ۱۰۱، محدث، ص ۶۱)، اما در رافعی (ج ۳، ص ۴۷۲) این نام بزول خوانده شده است (این چاپ بسیار مغلوط است). نام این شخص یک بار در کتاب‌النور سهلجی نیز آمده و بدوی (ص ۱۸۴) آن را نزول خوانده، اما شفیعی کدکنی (ص ۳۱۶) آن را بزول ضبط کرده است. احتمالاً جزء اول این نام مخفف نام‌هایی است که با یزد ساخته می‌شده‌اند، مانند یزدان، یزدگرد، یزدنرسه، و غیره.

یکتول: نام شخصی که معلوم نیست فارسی است یا عربی (ذهبی، ص ۳۰۰). چنان‌که گفته شد، در اصفهان این پسوند زنده است. در فارسی اصفهانی *خَبول* شکل تحبیبی حبیب، *رَجول* شکل تحبیبی ایرج، و *صِقول* صورت تحبیبی صدیقه است. در اشعار ملا رجب نرمول، شکل تحبیبی نرم، یعنی «شخصی که دارای بدن نرم است» و نرمولی یعنی «نرمول بودن» نیز به کار رفته است^۱:

کفلین بت من گردتر از هر گولی است لب بمالش و بگو وه چقدر نرمولی است

(ص ۱۴).

چه خارپشت شود گربه پنباخی پیشم تاییار نرمول مانند پر قودارم

(ص ۶۱).

فتی سرین یار روی مخمل زین است نرمولی مخمل آن سرین را آزار است

(ص ۱۵).

مثال‌های کردی: *nāskō!* «نازکک، لطیف‌تن»، *narmō!* «نرمک، نرمه (صفت انسان)»، *xərtō!* «انسان چاق و گرد، معادل چاق‌الو در تهران».

در تهران نیز این پسوند در کلمات کوچول، مرگب از جزء اول کلمه کوچک و موچول، که تابع کوچول است، نیز دیده می‌شود. همچنین در کلمه زاغول که دیگر تصغیر از آن فهمیده نمی‌شود. در کلمه کوچولو این پسوند با *-u* تصغیر و تحبیب همراه شده است.

۴-۱-وله

وله مرگب است از *-ول + ے (-a/e=)*. این پسوند مرگب در شهرهای واقع در قلمرو گویش‌های مرکزی ایران، مانند تفرش و فراهان و آشتیان و اراک و همدان، زنده است.

۱. شواهد از پیکره گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی

اینک چند نام کهن:

احموله: احمد بن احموله (مافرّوخی، ص ۳۲؛ ترجمه فارسی آوی، ص ۱۲۴)؛ احمد بن محمد بن حسین بن حفص، معروف به احموله (ابوالشیخ، ج ۳ و ۴، ص ۱۵)؛ احموله بروجردی (مافرّوخی، ص ۳۸)؛ ابونعیم (ج ۱، ص ۸۳) این نام را احموله ضبط کرده است: احمد بن محمد بن حسین بن حفص ابوجعفر معروف به احموله. در مافرّوخی (ص ۳۳) نامی به شکل «ابوالرجا حامد بن محمد اله» ضبط شده که احتمالاً اَلْهُ تلفظی از اوله است (در ترجمه فارسی، ص ۱۲۵: محمله). احموله شکل تحبیبی احمد است.

برسوله: حسین برسوله (بیهقی، لباب الانساب، ج ۲، ص ۶۶۰). بشکوله: ابو محمد عبدالعزیز بن محمد بن ابوجعفر بن بشکوله میهنی اهل میهنه (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۴۶۳). شاید این نام همان کلمه بشکول به معنی «جلد و چابک» باشد که با پسوند $-a/e$ ترکیب شده است.

بوله: محمد بن عبدالعزیز بن بوله مفسّر، درگذشته در سال ۲۸ هجری (ابونعیم، ج ۲، ص ۲۸۲). در فارسی بودن این نام تردید دارم.

حسوله: (افندی، ریاض العلماء، ج ۵، ص ۵۴)؛ ابوالعباس بن حسوله نیشابوری (ثعالبی، یتیمه، ج ۴، ص ۴۵۰)؛ محمد بن حسن بن حسوله بن صالحان قمی (عاملی، امل الآمل، ج ۲، ص ۲۵۵)؛ حسن بن حسوله قمی (کچوئی، ج ۳، ص ۱۱۵، نقل از بحار، نقل از تذکره، ص ۴۳۰)؛ ابوعلی بن حسوله، نام او در یک قرآن وقفی آستان قدس، مورخ رمضان ۴۲۱ آمده است (احمد گلچین معانی، در یغما، سال بیستم، شماره ۱۱، ۱۳۴۶، ص ۵۹۰).

حموله: وزیر آل ابودلف (ابن صابونی، ص ۳۰۸ حاشیه)؛ حسن بن احمد، استاد معروف به ابن حموله (محدث، ص ۲۰)؛ ابوعلی حسن بن حموله (عتبی، ص ۴۱۵ و ۶۸۱؛ ترجمه فارسی آن با عنوان ترجمه تاریخ یمینی از جرفادقانی، ص ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰). نسبت به آن حمولی است: ابوالحسن حمولی (همان، ص ۱۵۹ و ۱۷۰، رشیدالدین فضل الله، بخش غزنویان و سامانیان و آل بویه، ص ۷۲، ۷۸، ۷۹). حموله شکل تحبیبی احمد است.

دوله: (ابن بزاز، ص ۱۰۰۶، ۱۰۰۷).

سبوله: در تاریخ قم (ص ۱۳۶) از رحا (= آسیا)ی سبوله نام برده شده است. شاید جزء اول سبوله همان جزء اول سیبویه / سبویه باشد.

سهوله: ابوزرعه عبدالکریم بن اسحاق بن سهوله (کچوئی، ج ۳، ص ۳۴۷). این نام احتمالاً شکل تحبیبی سهل است.

سیوله: شمس‌الدین امیره‌بن خواجه توکلی بقال مشهور به سیوله. نام او در اقرارنامه‌ای به تاریخ ۷۷۰ آمده است (شیخ‌الحکامی، ص ۵۵۰).

شنبوله: (فهرست طوسی، ص ۷۶)، لقب محمدبن حسن بن ابوخالد (کچوئی، ج ۱، ص ۵۱۰، ج ۲، ص ۳۰۲، ج ۳، ص ۴۲۴ و ۴۲۶). در تاریخ قم این نام یک جا به صورت «شنبوله» (ص ۱۵۹) و در جای دیگر به شکل «شیبوله» (ص ۲۱۶) ضبط شده است و ظاهراً «شیبوله» یا «شنبوله» درست است. شاید جزء اول شنبوله جزء اول کلمه شنبذ / شنبذ (= شنبه) باشد که به عنوان نام خاص به کار می‌رفته است. در کتاب النور سهلجی چند بار از فردی به نام شنبذین نام برده شده است (بدوی، ص ۹۰، ۹۷، ۱۰۴، ۱۲۸، ۱۶۳، و ۱۷۵؛ شفیع، شماره‌های ۹۳، ۱۲۰، ۱۵۲، و ۱۶۷). یکی از مقامات زمان شاپور اول ساسانی šmbat[ī]dagān = šnb[y]tkn نام دارد. شاید شمبیدگان نام خانوادگی بوده است. این نام را وامواژه از šmbat ارمنی دانسته‌اند (ژینیو ۱۹۸۶، ص ۱۶۳-۱۶۴). در کتاب مختارات من الرسائل، که در سال ۶۹۳ گردآوری شده، سندی هست که در آن از آسیای شنبادجان و در جای دیگر از باغ دز شنبادجان نام برده شده است (افشار، ص ۱۲ و ۱۶ مقدمه همان کتاب). در صورتی که «شنبوله» غلط و «شیبوله» درست باشد، باید جزء اول آن را جزء اول کلمه شیبان عربی دانست.

شیبوله: (تاریخ قم، ص ۲۱۶). شاید جزء اول آن از شیبان گرفته شده است.

عموله: حاجی عموله (ابن‌بزاز، ص ۴۲۲، ۴۲۳؛ نیز ← نمایه). عموله شکل تحبیبی عم عربی است. مقایسه شود با عمی.

ماقوله: محمدبن حسین بن علی بن ماقوله، درگذشته در سال ۳۱ هجری (ابونعیم، ج ۲، ص ۲۷۹). در فارسی بودن این نام تردید دارم.

مموله: عبدالله بن معروف بن یزید، برادر محمدبن معروف مموله (ابونعیم، ج ۲، ص ۵۵)؛ احمدبن محمد جروآنی معروف به مملوله (ابونعیم، ج ۱، ص ۱۳۳)؛ محمدبن معروف العطار معروف به مموله (ابونعیم، ج ۲، ص ۱۸۹. در ابوالشیخ، ج ۲، ص ۲۸۷: مهوله که ظاهراً غلط است). ابوجعفر اعرج مموله محمدبن حسن بن فروخ قمی معروف به صفار (وفات: ۲۹۰ هجری) صاحب بصائرالدرجات (محمدتقی دانش‌پژوه، فهرست نسخه‌های خطی دانشگاه تهران، ج ۸، ص ۴۴۷). پیداست که مموله شکل تحبیبی محمد است.

مندوله: لقب عبدالرحمان بن محمدبن زیدبن سلمه (ابونعیم، ج ۲، ص ۱۱۶). مقایسه شود با مندویه که نولدکه (ج ۱، ص ۲۴) آن را مأخوذ از مندَل عربی می‌داند. نیز مقایسه شود با مندده در نام ابن‌منده محمدبن اسحاق بن یحیی بن منده اصفهانی حنبلی، محدث مشهور قرن چهارم.

یوله: احمدبن محمدبن یوله میهنی (ذهبی، ص ۱۱۹).

در اراک و تفرش زاغوله یعنی «زاغۀ کوچک»، سوسوله یعنی «آخرین فرزند یا فرزند کوچک»، دیگوله یعنی «دیگ کوچک و دیزی پهن». در همدان قوزوله یعنی «کوزۀ کوچک» (اذکایی، ص ۵۸). در تهران کوتوله یعنی «آدم قدکوتاه» مرکب است از کوت، جزء اول کلمۀ کوتاه، و پسوند مورد نظر. در فارسی رسمی این پسوند در کلمۀ زنگوله به معنی «زنگ کوچک» نیز دیده می‌شود. در کردی نیز āskōla به معنی «آهوی کوچک» است (آسو و آسک گونه‌های دیگر آهو است).

۴-۲-۲. ولا

اولا مرکب است از - اول و پسوند تحبیبی -ا. نام‌های مختوم به - اولا:

سندولا: (ابن‌ماکولا، ج ۱، ص ۳۱۴). مقایسه شود با سندول و سندیله.

کاسولا: قاسم‌بن محمد اصفهانی معروف به کاسولا (فهرست طوسی، ص ۱۲۷؛ نیز رجال علامۀ حلّی، ص ۱۳۴ و نیز رجال نجاشی، ص ۲۲۲، که قاسم‌بن محمد را قمی نوشته‌اند). کچوئی (ج ۳، ص ۳۸۵) نیز او را قمی دانسته و گفته که برقی از او روایت می‌کند. مقایسه شود با کاسول که ذکر آن رفت. جزء اول این نام، چنان‌که گفته شد، کاس است که از تلفظ ایرانی قاسم، یعنی کاسم، گرفته شده است.

ماکولا: لقب و نام خاندانی ایرانی تبار که بعضی افراد آن در بغداد به وزرات رسیده‌اند (← صادق سجادی، مقاله «آل‌ماکولا» در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی). علامه قزوینی در یادداشتها (ج ۳، ص ۲۸۱) این نام را از اسامی عجیب دانسته و درباره آن نوشته: «این چه کلمه‌ای است و مراد از آن چه و اشتقاق آن از چه لغتی است؟» جزء اول این نام کلمۀ ماک است که در قزوین و دیلم و مناطق هم‌جوار آن به‌عنوان نام خاص به‌کار می‌رفته است. در التّدوین رافعی قزوینی چند تن به این نام ذکر شده‌اند (← محدث، ص ۲۰، ۲۲، ۳۷، ۳۸ و غیره). جزء دوم آن نیز همان پسوند - اول و جزء سوم آن پسوند -ا است. ماک در نام ماکان (کاکای) نیز دیده می‌شود که با پسوند تحبیبی - ان ترکیب شده است.

۴-۳-۳. ولی

-اول گاهی با پسوند تحبیبی -ی (= -i) نیز ترکیب می‌شود. کلمۀ زاغولی به معنی «آدم زاغ» مثال معروف آن است. بعضی تهرانی‌ها بابک را نیز به بابولی تغییر می‌دهند. در کردی نیز lānkōlē به معنی «گهواره کوچک» است. در اصفهان نام‌های تحبیبی مختوم به - اولی بسیار

رایج است: ابولی (= ابوالفضل)، تَزولی (= مرتضی، در تداول قدیمی‌ها که مرتضی را «مرتضی» تلفظ می‌کردند. امروز آن را «تَزولی» می‌گویند)، خَجولی (= خدیجه)، رَبولی (= رباب، مطابق تلفظ عربی این کلمه)، رِضولی (= رضا)، زوزولی (= ضیاء)، فاتولی (= فاطمه)، مَهولی (= مه‌ری). در پیکره گروه فرهنگ‌نویسی فرهنگستان نیز مثال زیر از دیوان صادق ملارجب (اصفهانی) (ص ۵۷) پیدا شد:

سرکار آقا بنگر که نازولی معلم ما را کشته است، هیچ هیچ نمی‌دارد محلم

۵. -یل و مشتقات آن

این پسوند نیز بیشتر در غرب ایران رایج بوده است. مثال‌های آن:
ایبل: خواجه محمد کججانی خلف خواجه صدیق بن حاجی محمد بن حاجی ایبل بن حاجی محمد بن خواجه صدیق کججانی (تربیت، ص ۳۱۳، در شرح حال کججانی). ظاهراً جزء اول ایبل جزء اول ابراهیم است.

احمدیل: (عبدالجلیل رازی، ص ۳۱۴، ۴۷۹)؛ احمدیل بن ابراهیم بن وهسودان رَوادی کردی صاحب مراغه (ابن‌اثیر، حوادث سال ۵۰۱؛ کسروی، ص ۲۲۹)؛ نیز نام سلسله‌ای به نام احمدیلیان در مراغه در قرن ششم، منسوب به احمدیل بن ابراهیم.

تلیل: خسرو بن تلیل کردی از امرای صلاح‌الدین ایوبی (ابن‌صابونی، ص ۱۵۰ حاشیه).

توفیل: کالب بن توفیل (مسکویه، ج ۱، ص ۷۱). جزء اول این نام معلوم نیست چیست.

حاجیل: (مسکویه، ج ۴، ص ۲۵۸). جزء اول کلمه همان حاج است.

حسنیل: ابوالفرج احمد بن محمد بن یحیی بن حسنیل همدانی (ثعالبی، تممه، ج ۲، ص ۱۵۶).

دیزیل: ابواسحاق ابراهیم بن حسین بن علی معروف به ابن‌دیزیل (خلیلی، ارشاد، ص ۲۱۱)؛ ابن‌ماکولا، ج ۴، ص ۲۶۵؛ ذهبی، ص ۲۰۵ و ۵۸۱؛ نیز صفدی، ج ۷، ص ۲۸۷؛ ابونعیم، ج ۱، ص ۲۰۲)؛ ابن‌دیزیل همدانی معروف به سیفنه (نام مرغی) (سمعانی، انساب، ذیل دیزیل)؛ سیفنه و یقال سیفنه و هو ابراهیم بن الحسین بن دیزیل الهمدانی یلقب سیبینه (ابن‌ماکولا، ج ۴، ص ۲۶۵). جزء اول این نام در دیزویه و دیزک نیز دیده می‌شود: علی بن دیزویه خیاط (رافعی، ج ۳، ص ۳۶۳)؛ محمد بن دیزک (رافعی، ج ۱، ص ۲۸۸). مصوت «ی» در هجای اول این کلمه یای مجهول (ē) است (سمعانی، انساب، ج ۵، ذیل دیزیلی).

رزغیل: ابوعلی حسین بن احمد رزغیل (ثعالبی، تممه، ج ۲، ص ۳۴). این نام معلوم نیست چیست.

شاییل: ابوالفتح عبیدالله بن شاییل ابوالسعادات نصرالله بن عبدالرحمن قزاز (یاقوت، ج ۲، ص ۳۱، ذیل جبه). جزء اول این نام معلوم نیست چیست.

شایتیل: حمدبن ... شایتیل بغدادی (صفدی، ج ۱۳، ص ۱۵۸)، ابوالفتح عبیدالله بن شایتیل (ابن صابونی، ص ۸۶ حاشیه؛ که در آنجا برای این نام به ابن النجار، ذهبی تاریخ الاسلام، النجوم الزاهرة، ج ۶، ص ۱۰۱؛ شذرات الذهب، ج ۴، ص ۲۷۲ و سمعانی و صفدی و ابن دبیثی ارجاع داده شده است)؛ ابوالفتح بن شایتیل (ذهبی، ص ۱۴۰). این کلمه ظاهراً عربی است.

شهریل: جعفر بن احمد بن شهریل (سهمی، شماره ۵۹۱، ۶۱۸، ۶۹۹، ۷۰۲). یزدجرد شهریل [= یزدگرد شهریار] (تاریخ سیستان، ص ۸۰). «شهریل» مسلماً تصحیف شهریار است. در نسخه تاریخ سیستان محفوظ در تفلیس نیز به جای «شهریل»، «شهریار» ضبط شده است. شهر جزء اول شهریار است.

عبدیل: این نام در ترجمه تاریخ قم مکرراً به کار رفته است (از جمله، ص ۳۲، ۴۷، ۱۰۴، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۰۹، ۲۲۷، ۲۷۹). جزء اول این لقب از نام‌های عبدالله، عبدالرحمان و مانند آن‌ها گرفته شده است.

کاسیل: ابو عبدالله بن محمد بن کاسیل (محدث، ص ۴۶)؛ بدرالدین بن حاج کاسیل، در مصالحه‌نامه‌ای به تاریخ ۶۲۶ هجری، نیز در مباحثه‌نامه‌ای به تاریخ ۶۵۲ (شیخ‌الحکامی، ص ۷، ستون ۱ و ص ۸، ستون ۲). مقایسه شود با کاسول و کاسولا.

کوشیل: عبدالوهاب بن بهمن بن کوشیل بن حسویه بن آذرشنس مدینی تبار (ابن ماکولا، ج ۳، ص ۱۵۷ حاشیه، نقل از توضیح‌المشبه). کوش از نام‌های ایرانی است.

مانگیل: محمد بن مانگیل (جامی، نفحات، ص ۴۲۲، ۵۵۹). وی در لرستان درگذشته است (ص ۸۴۷؛ نیز ← روضات الجنان، ج ۲، ص ۹۷، ۲۵۳، ۳۰۶، ۵۵۰ [تعلیقات]). مانگ در گویش‌های مازندرانی و کردی و بعضی گویش‌های دیگر به معنی «ماه» است. مقایسه شود با مانگه (رافعی، ج ۴، ص ۱۸): ابوالغنائم بن مانگه زنجانی (محدث، ص ۶۲: ماکره؟).

متیل: لقب زید بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر طیار (بیهقی، لباب، ج ۱، ص ۳۰۷)؛ احمد بن متیل (کجوئی، ج ۳، ص ۵۴، نقل از بحار)؛ جعفر بن احمد بن متیل به ضم میم و فتحها (همان، ص ۹۸). صدوق از او روایت می‌کند (همان، ص ۱۲۳؛ نیز ص ۳۵۷)؛ متیل (رجال علامه، ص ۴۲). متیل معلوم نیست چه کلمه‌ای است. شاید مت جزء اول کلمه محمد باشد.

محمدیل (= محمد پیغمبر): در یک شعر به گویش بختیاری از ملا علیرضا بهبهانی (Browne 1895, *JRAS*, pp. 816, 818).

مَمیل: ... ابن ممیل به فتح المیم و معناه محمد (سبکی، ج ۵، ص ۳، ۴۴، به نقل قزوینی در یادداشتها، ج ۷، ص ۱۳۸)؛ درب (= دروازه) ممیل در اصفهان (ابونعیم، ج ۲، ص ۱۱۹).
موسیل: (مسکویه، ج ۱، ص ۲۱۷). ظاهراً جزء اول این نام همان موسی است.
هنجیل: احمدبن علی بن آدم ملقب به هنجیل (تاریخ قم، ص ۴۰). جزء اول این لقب معلوم نیست از چه نامی گرفته شده است.

۱-۵. یله

سندیله: محمدبن سندیلَه نحوی، اهل جروان [= جروآن اصفهان]، معروف به ممشاد (ابوالشیخ، ج ۳، ص ۱۲۹)؛ عبدالله بن داود سندیله (ابوالشیخ اصفهانی، ج ۳، ص ۳۳۰، نیز ابونعیم، ج ۲، ص ۴۸؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ج ۱۰، ص ۳۹۲، ابن حجر و نیز نزهة الالباب فی الالقاب، خطی، ص ۳۸، به نقل از حاشیة ابوالشیخ). شاید جزء اول سندیله جزء اول سندباد باشد. البته سند نیز جزو نام‌های ایرانی آمده است. یوستی (ذیل سند) به نقل از ابن خلکان (IX, 5, 1 (3, 437)) از سند پسر سروان هروی، داماد شاه کابل، نام می‌برد. همو (ذیل سنداد) به نقل از حمزة اصفهانی (ص ۱۳۷ از چاپ گوتوالد) از سندادبن سخت، سازنده قصر ذوالشرفات در سواحل (= ریف) کنده و حضر موت، نام می‌برد. سندی در سندی بن شاهک، سردار مأمون، نیز از همین سند گرفته شده است. نیز مقایسه شود با سندولا و سندول.

۲-۵. یلی

اذکایی (ص ۵۸) می‌نویسد این پسوند در همدان زنده است و برای آن مثال مانگیلی به معنی «ماه کوچک» را ذکر می‌کند. در تهران و قم و بعضی شهرهای دیگر فینگیلی به معنی «بسیار کوچک» به کار می‌رود که جزء اول آن برای نگارنده شناخته نیست. در قم میخیلی نیز به معنی «بسیار بسیار کوچک» است و ظاهراً جزء اول آن میخ است.

۱. مسکویه نامی به صورت ابرکنجیل را نیز ذکر می‌کند که به احتمال قوی سغدی است: فردک بن ابرکنجیل اشروسی (ج ۴، ص ۳۵۴).
۲. این یادداشت ظاهراً مربوط به جلد دوم کتاب ابوالشیخ از چاپ عبدالغفور بلووشی است که اکنون نگارنده به آن دسترسی ندارد.

۶- پسوند -l و مشتقات آن

برای پسوند -l چند نام زیر در دست است:

حمل: عبدالرحمن بن حمل قزوینی (محدث، ص ۲۰). احتمالاً حمل شکل تحبیبی احمد یا حمد است.

زنجل: سعید بن زنجل بلخی (علمای بلخ، ص ۳۹۶). جزء اول این نام در زنجله و زنجویه نیز دیده می‌شود.

سیسل: مظفر بن سیسل (مسکویه، ج ۴، ص ۳۵۴). سیسل معلوم نیست چه نامی است.

عبدل: (حاکم نیشابوری، شماره ۲۴۴۸).

ممل (ظاهراً مَمَل): محمد بن ابراهیم بن حکیم بن اسید که به او ممل گفته می‌شود (ابوالشیخ، ج ۳ و ۴، ص ۲۹). خود ابوالشیخ راهنمایی می‌کند به محمد ممل گفته می‌شود. در تهران و قم و احتمالاً بعضی شهرهای دیگر قلمرو گویش‌های مرکزی نیز مَمَل شکل تحبیبی محمد است. این نام با پسوند -ak نیز ترکیب شده است: ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن مملک اصفهانی. اصل او از گرگان، ولی ساکن اصفهان است (رجال نجاشی، ص ۲۶۹؛ نیز فهرست طوسی، ص ۳۶۹)؛ ابوالعباس احمد بن مَمَلک (اسماعیلی، ص ۳۷).

مهمل: احمد بن مهمل قزوینی (محدث، ص ۲۰). مهمل معلوم نیست شکل تحبیبی چه نامی است. شاید جزء اول آن، مه، از نام‌هایی مانند مهزیار، مهداد و جز آن‌ها باشد. شاید هم مهمل مصحف ممل باشد.

۶-۱- له $(\text{-a})la/e =$

این پسوند مرگب از -al تحبیب و -a تحبیب است. مثال‌های آن:

ابوبکله = ابوبکر تایبادی (مقامات تایبادی، ص ۷۷ و ۷۸).

احمدله: علی بن احمدله (ماقزوخی، ص ۳۳؛ ترجمه آن، ص ۱۲۵).

اخی له: اخی له همدانی (عبدالجلیل رازی، ص ۳۲۱، ۶۸۱).

بیبله: بیبله بنت فضلان بن داود، فروشنده سهامی از روستای صدیق‌ده اردبیل (در مباحثه‌نامه‌ای به تاریخ ۷۰۴ هجری) (شیخ‌الحکامی، ص ۱۳). این کلمه ظاهراً مخفف بیبی له است.

چکله / چکله: ابو محمد بن ابوسعید بن چکله (ماقزوخی، ص ۳۳، ترجمه فارسی، ص ۱۲۵):

چکله؛ ابوالعزیز ابوهاشم بن چکله (ماقزوخی، ص ۳۳؛ ترجمه فارسی، ص ۱۲۵؛ ابوالعزیز هاشم چکله).

دژله: ابوالفضل اسماعیل بن عمر بن ابراهیم بن سلیمان بن محمد بن خلف مَرَسْتانی (مَرَسْتان لغتی است که در شام و مصر به جای مَرَسْتان [= بیمارستان] به کار می‌رود) صوفی مقری معروف به دژله، نزیل دمشق (ابن صابونی، ص ۱۳۴).

زنجله: سهل بن زنجله (سهمی، شماره ۸۴۰). ابو عمر سهل بن ابی سهل الحنّاط. او سهل بن زنجله اهل ری است (خلیلی، ص ۲۲۴). البیلی عبدالله بن الحسین و قیل ابن الحسن البیلی الزاهد، سمع بالری سهل بن زنجله... و بیل من عمل ری (ذهبی، ص ۱۰۷).

زنکله: ابوالفتح فضل بن جعفر بن محمد بن زنکله خانی (ابونعیم، ج ۲، ص ۱۵۶). احتمالاً این نام صورت دیگری از زنجله است. نولدکه (ص ۱۹) زنجویه و زنگوی را با زنگله و زنگه در شاهنامه (ج ۱، ص ۴۱۶، بیت ۵۵۰ [چاپ خالقی مطلق، ج ۲، ص ۵۸، بیت ۷۸۸، ص ۱۰۴، بیت ۱۳، ص ۲۴۳، بیت ۶۱۰، و غیره برای زنگه و ج ۴، ص ۱۱۶، بیت ۱۸۲۵ و ص ۱۲۰، بیت ۱۸۸۴، ۱۸۸۸، ۱۸۹۰ و ص ۱۲۱، بیت ۱۸۹۱ برای زنگله]) مقایسه کرده است. اما به نوشته یوستی (ص ۳۸۶، ذیل زنده) در تاریخ طبری (سری اول، ج ۲، ص ۶۱۴) به جای زنگه، زنده و به جای شاوران، نام پدر او، شاپریغان آمده است. بنابراین، اگر زنده را اصیل‌تر بدانیم، زنگه تغییری است که فردوسی یا منبع او در زنده داده و با زنجویه ارتباط ندارد. زنگه نیز به نوشته یوستی (Justi, S. 379: "Zandalān")، به نقل از بارت، همان زَندَرای، برادر افراسیاب در تاریخ طبری (سری اول، ج ۲، ص ۶۱۱) است که در جنگ یازده رخ به دست فروهل کشته شد. نیز ← حواشی همین صفحه از طبری که به ارتباط میان زنگله شاهنامه و زندرای اشاره شده است. بنابراین، زنگله شاهنامه نیز با زنجویه ارتباط ندارد. پس ظاهراً می‌توان گفت که تنها زنجل ← همین مقاله)، زنجله ← همین مقاله)، زنکله، زنجویه (خلیلی، ص ۲۴۷ و ۲۷۸) و زنجه (خلیلی، ص ۲۴۲؛ ابن مرتضی، ص ۹۳) همه از کلمه‌ای با تلفظ زَنگ مشتق شده‌اند.

شیخله: عمر شیخله (ابن بزاز، ص ۷۸۷).

شیدله: حبیب بن عبدالملک شیدله جیلی (صریفینی، شماره ۶۵۷). شیدله لقب قاضی عزیز بن عبدالملک جیلی (صفدی، ج ۲۰، ص ۱۹۱).

کیله: ابوالحسن کیله قمی (نجم‌الدین ابوالرجاء قمی، ص ۲۵۹).

ماهله: ابو محمد هارون بن محمد بن ماهله همدانی (سمعانی، تحبیر، ج ۱، ص ۲۴۹).

محمدلّه: (مافرّوخی، ص ۳۳). علت این تلفظ مشخص نیست.

محمودله: (ابن بزاز، ص ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۵).

مَمَله: لقب محمدبن قولویه (کچوئی، ج ۳، ص ۳۵۲؛ نیز ← ج ۳، ص ۳۶۹ که می‌گوید ممله یا حمله یا مسلمه لقب پدر جعفر بن محمد بن موسی قولویه قمی متوفی در سال ۳۶۷ یا ۳۶۹ است). پیداست که دو صورت حمله یا مسلمه غلط است. ممله لقب محمد پسر قولویه است. میله: بنیمان بن حسن بن المیلة (منتجب‌الدین، ص ۱۳).

در همدان این پسوند به شکل ـله در کلمه تنگله دیده می‌شود (اذکایی، ص ۵۸). یادآوری می‌شود که پسوند ـله در زبان قدیم آذربایجان نیز کاربرد داشته است. اسدی در لغت فرس (ص ۲۳-۲۴) ذیل کلمه شب‌تاب می‌نویسد: «به آذربادگان چراغله گویند» (در متن چاپی به غلط: چراغینه). در تحفة الاحباب اوبهی و فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار نیز چراغله آمده است. در بیلقان (در ازان قدیم و قره‌باغ کنونی) نیز گیاهی با نام کبودله شناخته شده بوده است که از این نظر کبودله نامیده می‌شده که چون آن را به دست می‌مالیده‌اند، دست کبود می‌شده است (← صادقی، ۱۳۸۱، ص ۲۴).

۶-۲-۲-۲

چنان‌که در شماره ۱۳ همین مجله (ص ۵) گفته شد، مقدسی (ص ۳۹۸) می‌نویسد: «مردم همدان نام‌های احمد و محمد و عیسی را به شکل احمدلا و محمدلا و عیشلا به کار می‌برند». نگارنده مثال دیگری برای پسوند ـلا یادداشت نکرده است. احتمالاً مملی در نام مملی عجمی (جامی، ص ۸۹۲ حاشیه) با این پسوند ساخته شده است.

۷-۲-۲-۲ (akā)

چنان‌که در بخش اول این مقالات (فرهنگ‌نویسی، شماره ۱۳، ۱۳۹۷، ص ۵) گفته شد، مقدسی می‌نویسد مردم ری نام‌های خود را تغییر می‌دهند، چنان‌که علی و حسن و احمد را علكا و حسكا و حکما می‌گویند. البته این تغییر تنها مربوط به ری نبوده و در بعضی مناطق دیگر نیز نام‌های خاص را با این پسوند تغییر می‌دهند. آنچه نگارنده یادداشت کرده از این قرار است:

امیرکا: لقب احمد بن ابوالحسن از طالبیان (ابن طباطبا، ص ۲۴۵) نیز لقب ابوالفضل علی از طالبیان قم که به برسین ری رفتند (همان، ص ۸۹). لقب ابوطالب مخمل سوداوی از

۱. این پسوند دنباله پسوند ـک (ak-) است و باید پس از آن بیاید (فرهنگ‌نویسی، شماره ۱۳، ۱۳۹۷، ص ۲۲). در آن مقاله (ص ۲۷) استطراداً از کیا امیرکا که در عبدالجلیل رازی (ص ۲۲۳) آمده و در اینجا هم نقل شده، نام برده شده است. از امیرکا در دو کتاب سمعانی و ابن صابونی، که در آنجا آمده، در اینجا صرف نظر شد. دو «ستگا»ی منقول از تحبیر سمعانی و فیرکا و عرکا نیز، که در آنجا آمده بودند، در اینجا ذکر نشدند.

فرزندان جعفر صادق (علوی عمّری، ص ۹۸). در التدوین رافعی از چندین امیرکا که ظاهراً همه قزوینی بوده‌اند نام برده شده است (محدث، ص ۱۵: ۶ تن، ص ۲۷: یک تن، ص ۷۳: ۳ تن، ص ۹۶: یک تن). در تمام این موارد ظاهراً امیرکا اسم است. فقط در صفحه ۶۹ از یک تن که شهرت او امیرکا بوده نام برده شده است. محمدبن احمدبن خضر بن زیتاره، ابو منصور قزوینی معروف به امیرکا. ابوجعفر محمدبن جعفر بن امیرکا لهلانی ساروی (ابن شهر آشوب، ص ۱۰۴)؛ فقیه امیرکا قزوینی (عبدالجلیل رازی، ص ۴۰، ۲۱۰)؛ سید رضا امیرکا حسینی قزوینی (همان، ص ۲۱۱)؛ کیا امیرکا (همان، ص ۲۲۳). در فهرست منتجب‌الدین رازی نیز نام چند امیرکا آمده است، مانند اسحاق بن امیرکابن کرامی جعفری (شماره ۲۷)، احمد بن علی بن امیرکا قوسینی (شماره ۳۰)، معین‌الدین امیرکابن ابی‌النجیم بن امیرة المصدّری العجلی، استاد رشیدالدین عبدالجلیل رازی [مؤلف کتاب نقض] (شماره ۱۵)، محمد بن ابوجعفر بن فقیه امیرکا مصدّری بنرجه از ولایت قزوین (شماره ۴۸۸). آنچه اینجا بنرجه چاپ شده در ریاض‌العلماء افندی اصفهانی (ج ۵، ص ۱۵) بنرجه نوشته شده است، و غیره. امیرکا یکی از طالبیان قم که به آوه کوچ کرده بوده است (ابن طباطبا، ص ۳۴).

حسکا: لقب جد شیخ صدوق که نام او حسن بوده است: ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن حسکا بابویه قمی (کجویی، ج ۳، ص ۱۱۱)؛ شمس‌الاسلام حسن بن حسین بن بابویه قمی ساکن ری، معروف به حسکا (منتجب‌الدین، ص ۴۲). یادآور می‌شود که افندی (ج ۴، ص ۱۴۰) می‌گوید که مخفف کیا است. میرزا حسین محدث نوری (متوفی در ۱۳۲۰ قمری) نیز حسکارا مخفف حسن کیا دانسته (← قزوینی، ج ۷، ص ۹۲) که درست نیست.

حسنکا: ابوالحسن علی بن احمد بن حسنکای فقیه دیوری از دیه دیوره (ابوالحسن بیهقی، چاپ تهران، ص ۲۱۵، چاپ هند، ص ۳۷۲).

حسینکا: نام شخصی ظاهراً قزوینی (خلیلی، ص ۲۴۷، ۲۶۱).

حمکا: علی بن حمکای قزوینی معروف به حمکان (محدث، ص ۵۴). این مدخل در متن چاپی التدوین نیامده است. حمکان در اینجا یعنی «فرزند حمکا».

سِتکا: نام زنی از طالبیان قزوین (ابن طباطبا، ص ۲۴۹).

سیدکا: زید بن حسن بن محمد بن یحیی صوفی (بیهقی، باب، ج ۱، ص ۲۷۰).

علیکا: یکی از نقیبان عزالدوله (ظاهراً: معزالدوله) دیلمی و از طفیلیان آن روزگار (فقیهی، ص ۵۶۲، به نقل از نوشته‌ای از ابواسحاق ابراهیم صابی کاتب معروف آل‌بویه، منقول در کتاب التطفیل).

محمدکا: اسحاق بن ابراهیم بن بوکرد معروف به اخو محمدکا بیرایان (سهمی، ص ۴۷۳، دو بار).

سه توضیح راجع به بخش اول این مقاله

۱. مادا (فرهنگ‌نویسی، شماره ۱۳، ص ۳۱): رافعی (ج ۱، ص ۱۹۷)، ذیل شرح حال محمدبن احمدبن محمدبن مادا (اصل: ماوا) قزوینی می‌نویسد مادائیان (مادائیه؛ در اصل: ماداییه، در محدث، ص ۷۱: مادانیه) خاندانی در شهر (= قزوین) اند که در میان آنان دانشمندان و عابدان هستند و اصل آن‌ها از دیلم است. چند نفر از آنان که به دنبال نامشان صفت دیلمی آمده‌است: سلیمان بن مادابن یورج دیلمی (محدث، ص ۳۲)؛ محمدبن علی بن ماذا الدیلمی (من فقهاء الماذانیه، سمع الحديث سنة ثلاث و ثلاثین و خمسمائة (همان، ص ۸۴). حال اگر به جای مادائیه، مادانیه درست باشد، باید گفت مادا مخفف مادان است.
۲. مأخذ متوا در صفحه ۳۱ «محدث، ص ۴۴» است، اما در رافعی (ج ۳، ص ۲۱۸) متوله آمده‌است که بنابراین، به بخش دوم همین مقاله (ص ۹) مربوط می‌شود. متوله ظاهراً از مت (= محمد) و پسوند - اوله ترکیب شده‌است.
۳. در صفحه ۳۶، سطر ۸ نظر «سید کسروی» درست است، نه «سید کردی».

منابع^۱

- ابن‌شاکر کتبی (۱۴۱۸ / ۱۹۷۳)، فوات الوفیات، به کوشش احسان عباس، دارالثقافة، بیروت.
- ابن طباطبا، ابراهیم بن ناصر (۱۳۸۸ قمری / ۱۹۶۸)، منتقلة الطالبيه، به کوشش محمد مهدی خراسان، مطبعة حیدریه، نجف.
- ابوالشیخ، ابو محمد عبدالله بن ... حیّان (۱۴۰۹ / ۱۹۸۹)، طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها، به کوشش عبدالغفار سلیمان البنداری و سید کسروی حسن، بیروت، دارالکتب العلمیة.
- اذکایی، پرویز (۱۳۸۵)، فرهنگ مردم همدان، دانشگاه بوعلی، همدان.
- اسدی، علی بن احمد (۱۳۱۹)، کتاب لغت فرس، به کوشش عباس اقبال، تهران.
- افشار، ایرج و غلامرضا طاهر (۱۳۷۸)، مختارات من الرسائل، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران.
- افندی اصفهانی، میرزا عبدالله (۱۴۰۱ قمری)، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، به کوشش سید احمد حسینی اشکوری، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۵ جلد.
- ثعالبی، ابو منصور عبدالملک (۱۳۵۳ قمری)، تمة الیتیمه، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۲ جلد.
- جامی، عبدالرحمن (۱۳۷۰)، نفحات الانس، به کوشش محمود عابدی، اطلاعات، تهران.

۱. در اینجا فقط منابعی ذکر می‌شوند که در کتابنامه بخش اول این مقالات ذکر نشده‌اند.

- حافظیان بابلی، ابوالفضل (۱۳۸۷)، فهرست نسخه‌های عکسی کتابخانه آیه‌الله مرعشی نجفی، جلد ۳، کتابخانه مرعشی نجفی، قم.
- حُرّ عاملی، محمدبن حسن (۱۳۸۵ قمری)، اَمَلِ الْأَمَلِ، به کوشش سید احمد حسینی، مکتبه الاندلس، بغداد.
- خلیلی قزوینی، خلیل بن عبدالله (۱۴۱۴/۱۹۹۳)، الارشاد فی معرفة علماء الحدیث، به کوشش عامر احمد حیدر، دارالفکر، بیروت.
- دیلمی، ابوالحسن (۱۹۵۵)، سیرت شیخ کبیر ابوعبدالله بن خفیف شیرازی، ترجمه رکن‌الدین یحیی بن جنید شیرازی، به کوشش آن ماری شیمیل - طاری، آنکارا، چاپ دوم به کوشش توفیق سبحانی، بابک، تهران، ۱۳۶۳.
- رحمانی ولوی، مهدی و منصور جغتایی (۱۳۸۶)، تاریخ علمای بلخ، جلد ۱، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس، مشهد.
- شیخ‌الحکمایی، عمادالدین (۱۳۸۷)، فهرست اسناد بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی و موزه ملی ایران، تهران.
- صادق ملارجب، دیوان، تهران، بدون تاریخ.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۸۱)، «واژه‌هایی تازه از زبان قدیم مردم آزان و شروان و آذربایجان»، مجله زبانشناسی، سال ۱۷، شماره ۱، صفحه ۲۲ و بعد.
- صفدی، صلاح‌الدین (۱۴۰۴/۱۹۸۴)، الوافی بالوفیات، جلد ۱۳، به کوشش محمد الحُجَیری، فرانتس اشتاینر، ویسبادن؛ جلد ۲۰، به کوشش احمد حُطیط، بیروت، ۱۴۲۸/۲۰۰۷، برلن، کلاوس شوارتس.
- عُتبی، محمدبن عبدالجبار (۱۳۸۷)، الیمینی فی اخبار دولة الملك یمین الدوله، به کوشش یوسف الهادی، میراث مکتوب، تهران.
- عسقلانی، ابن حجر، شهاب‌الدین احمد (۱۴۱۸ قمری / ۱۹۹۷)، تقریب التهذیب، به کوشش محمد عوّامه، دارالرشید، حلب (سوریه).
- علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۳۸۱ قمری / ۱۹۶۱)، رجال العلامه الجَلّی، به کوشش محمد صادق بحرالعلوم، مطبعة حیدریه، نجف.
- علوی عُمَری، علی بن محمد (۱۴۰۹ قمری)، المجدی فی انساب الطالبین، به کوشش احمد مهدوی دامغانی، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم.
- فقیهی، علی اصغر (۱۳۵۷)، آل بویه و اوضاع زمان ایشان، صبا، تهران.
- قزوینی، محمد (۱۳۳۷ و ۱۳۴۲)، یادداشتها، به کوشش ایرج افشار، دانشگاه تهران، جلد ۳ و ۷.
- قمی، حسن بن محمد (۱۳۱۳)، تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی در سال ۸۰۵ و ۸۰۶، به کوشش سید جلال طهرانی، تهران.
- قمی، نجم‌الدین ابوالرجاء (۱۳۶۳)، تاریخ الوزراء، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، مؤسسه مطالعات فرهنگی (= پژوهشگاه علوم انسانی)، تهران.

- کچوئی قمی، محمدعلی نائینی اردستانی (۱۳۸۱/۱۴۲۳/۲۰۰۲)، انوار المشعشعین فی ذکر ورود الطالبین الی القمیین، کتابخانه آیه‌الله مرعشی، قم، ۳ جلد.
- کربلایی، حافظ حسین (۱۳۴۹)، روضات الجنان، به کوشش جعفر سلطان‌القرائی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، جلد ۲.
- کسروی، احمد (۱۳۳۵)، شهریاران گمنام، امیرکبیر، تهران.
- مسکویه، ابوعلی (۱۳۸۰/۲۰۰۱)، تجارب‌الامم، به کوشش ابوالقاسم امامی، سروش، تهران.
- مقامات تایبادی (۱۳۸۲)، به کوشش علاء‌الدین گوشه‌گیر، دزفول، افهام.
- منتجب‌الدین، علی‌بن عبیدالله بن بابویه رازی (۱۴۰۴)، فهرست اسما علماء الشیعه و مصنفیهم، به کوشش عبدالعزیز طباطبایی، مجمع ذخایر اسلامی، قم.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۳۸)، جامع‌التواریخ، تاریخ غزنویان و سامانیان و آل‌بویه، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران.
- یاقوت، ابوعبدالله (۱۸۶۷)، معجم‌البلدان، به کوشش ف. ووستنفلد، لایپزیک، جلد ۲.
- یاقوت، ابوعبدالله (۱۹۹۳)، معجم‌الادباء، به کوشش احسان عباس، دارالغرب الاسلامی، بیروت.
- Browne, E. G. (1895), "Some Notes on the Poetry of the Persian Dialects", in: *Journal of Royal Asiatic Society*, pp. 773-825.